



رفته‌اند
قاطع در ردای سیاه یکدست
رسولان بلند آوایی از قلمرو مرگ
کلاغان رفته‌اند
و غروبهای پاییز رفته، سراسر
دلمه دلمه از غار غارشان

به جای آنها اکنون دود
به شکل مُشتهای کوچکی بر می‌آید از دودکش‌ها
و سارهای لاجوردین، سر مست
نمایش می‌دهند پاتومیم رفت و آمدشان را

چرا کلاغ‌ها، شهر را ترک کردند
بمانند کوچ ارواح بالدار؟
شعله‌های سیاه حریقی که می‌سوزاند
خوابهای مرا در شب
و شکل می‌بخشد بر هر آنچه غایب است

من اما می‌دانم به کجا کوچیده‌اند
هزاران کلاغ به مانند شبکورها، بر دامنه‌ی کوهستان تندر
می‌آشوبند خطوط کوه را
و آسمان وحشی شده از بالهایشان
چرخ می‌زنند، فرو می‌آیند و سپس اوج می‌گیرند به مانند سگون
و تن‌هایشان سنگ‌های چقماقی که می‌ساید ملایم
بر طنین خاموش بهشت
صدای تاریکشان کُهن شده در انتظار
گره خورده و سلیس، چه انسانی می‌نماید؟
من از آن کوه مقدس، به مانند موسی بالا رفته‌ام
و دیده‌ام کلاغان چگونه سنگین می‌کنند
جریانهای وسیع هوا را با صیحه‌ی رستاخیزی‌شان
با این همه بر نیتشان آگاه نیستم و خود را تنها
و تحلیل رفته می‌یابم
به مانند العانر هنگامی که از مرگ بازگشت
من نیز جهان دیگری را زیسته‌ام
اما نه می‌توانم از آن نام ببرم
نه توان بازگشت به آنجا را دارم
پروردگارا! چرا به کلاغ می‌بخشی
آنچه را از من دریغ داشته‌ای؟

چيست اين نمايش بال‌های خروشان که برپا کرده‌ای
الوهیت تو در جهان تفرقه می‌آفریند. تو سایه‌ای هستی
بس عظیم و مواج، و مرموزتر از مرگ



آنتالوژی کلاغ‌نامه

نگاهی به حضور اسطوره‌ای کلاغ در ادبیات

مترجم: عباس صفاری

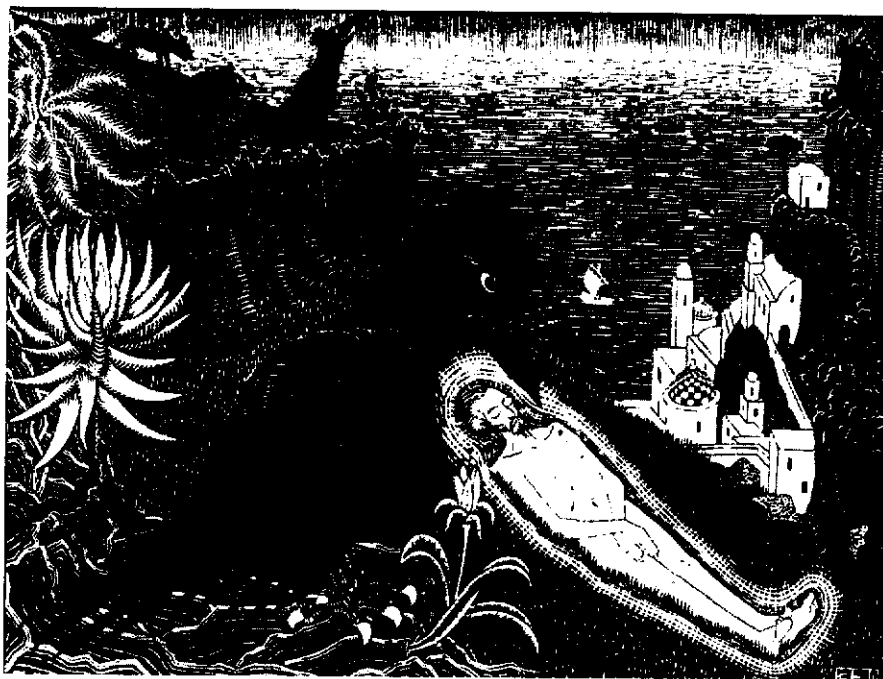
آنتالوژی «کلاغ‌نامه» عنوان یک اثر تحقیقی درباره نقش کلاغ در اسطوره‌ها و ادبیات تمدن‌های مختلف است و در بخشی از آن نیز شعرهایی از برخی شاعران جهان که با موضوع و محوریت کلاغ شمرده شده به عنوان نمونه‌هایی از آثاری که کلاغ در آن‌ها نقشی اسطوره‌ای و نمادین دارد آمده است. این کتاب را عباس صفاری، شاعر، نویسنده و پژوهشگر ایرانی مقیم آمریکا ترجمه و تالیف کرده و قرار است انتشارات مروارید آن را منتشر کند که صفاری لطف کرده است و شماری از شعرهای این کتاب را پیش از انتشار مجموعه برای آزمون فرستاده که از این بابت سپاسگزاریم و امید که کتاب هم هرچه زودتر منتشر شود.

سه کلاغ جین کینون

سه کلاغ در آسمان پولادی رنگ در پروازند
تورگنیف چهل سال آنگار
به «پائولین و یاردات» عشق ورزیده است
پاریس، بادن باون، هر شهری که زن در آن به سر برده با لوییس
نویسنده تعقیبشان کرده است، کتابهایی نوشته، عشق در آنها
یکراست به بی‌راهه رفته است
و مردان سرگرمی‌های کوچک را مشترکاً به دام انداخته‌اند

باران بهاری، به بیرحمی و سواس فرو می‌بارد
بلویارهای کوهستانی سریع و سرشار می‌گذرند
منگوله‌های سرخ چنارها
آویزان برزمینه‌ی خیس و سیاه پوست درختان

او گفت «من زندگی‌ام را سراسر
بر لبه‌ی آشیانه‌ی دیگران زیسته‌ام.»



زاغ‌ها آرتور ربو

پروردگارا، بدان هنگام که برونت برکه را در بر می‌گیرد
و نروستای جنگ زده و مجروح
دیگر ناقوس هیچ عشایی به صدا در نمی‌آید
و طبیعت چهره‌ی ویرانگرش را نشان می‌دهد
نازل کن کلاغ را از ارتفاعات
ای پرندگان محبوب و دلپذیر من

لشکری بیگانه با غارغاری تلخ
که باد گزنده می‌تازد بر آشیانه‌هایشان
پرواز کنید و چرخ بزنید در نوآوری پراکنده
بر کرانه‌های زرد و بلند رودخانه
در جاده‌ای با شوالیه‌های باستانی
بر صحرایی انباشته از خندق و چالاب

هزاران زاغی برفراز دشت فرانسه
چنانکه مردگان نوروز پارینه خفته‌اند
آیا به فصل زمستان بال نخواهید گشود
تا هر رهگذری را دیگر باره به فکر وادارید
و جارچی جهان ما باشید؟
جارچی تشییع جنازه‌های ما، ای پرندگان سیاه

اما این قدیسان بهشتی بر فراز بلوط‌ها
و گل‌هایی که غروب‌های جادویی بر آن‌ها به پایان می‌رسند.
پرهیز می‌کنند از چکاوک‌های ماه مه
آنهايي که در اعماق جنگل توقف می‌کنند
در سبزه زاری که نمی‌توان دل از آن بر کند
در اسارت شکستی بی‌آتیه و جبران‌ناپذیر

سیاه شدن کلاغ اوید

کلاغ روزگاری سپید بوده است. در حقیقت آن قدر سپید
که کبوتران برفی و قوها به گردش نمی‌رسیدند
نه حتا غازها که نوادگانشان رُم را
با صیحه‌ی خود از سقوط نجات دادند
عیب کلاغ اما خبر چینی بود و همین سرنوشتش را دگرگون کرد
روزگاری سفید، و اکنون مترادف آن
کلاغ پرگو این مصیبت را با وراجی بر سر خود آورد

روزگاری دختری بود به نام کورونیس یا لاریسا
که زیباتر از او در سرزمین «تسالی» یافت نمی‌شد
آپولو دل به او باخته بود

و به دیدارش می‌رفت، مشروط بر اینکه
تئابده‌ای از این رابطه بویی نبرد
پرنده‌ی آپولو اما، جاسوسی بود تحریف‌ناپذیر
و به راز آنها که پی برد، پرپر زنان رفت.
تا خبر را به گوش اربابش برساند
در راه کلاغی تشنه‌ی شایعات
سربه دنبال گذاشت

اما دلیل سفر پرنده را که دریافت چنین گفت:

«بیهوده است این کار تو
به من نگاه کن و عبرت بگیر
روزگاری چه بوده‌ام
و اکنون به چه شکلی درآمده‌ام»